

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

قسمت هفتم

حاصل استقامت در بیان حق

در دادگاه افکار عمومی

ده سال کوشش پی گیر در شناساندن " قول و قرار بر پله های مرمرین "، شرائط مساعدی را بوجود آورد که تا ۷ روزی، در واشنگتن، مرکز " تنها ابرقدرت جهان "، حضور پیدا کنم. حضور در دادگاه افکار عمومی جهان. منتخب مردم ایران بر کرسی دادستانی و بوش و دستیاران او که در سازشهای پنهانی شرکت کرده بودند، بر صندلیهای اتهام نشستند. این امر واقع، رویدادی شد که تاریخ جهان بخود ندیده بود. عصبانیت بی بند آقای بوش و عذر تراشی وزارت خارجه آمریکا، بی جا نبودند. حتی اگر هیچ در پی نمی آورد، رویداد اسطوره " ابرقدرتی " را می شکست. خود به خود، اثرهای از صحنه بیرون رفتن قدرت روسیه و جنگ مرگبار با عراق را در ذهنیت بخش زیر سلطه جهان زایل می کرد. و اگر موانع تحقیق از سر راه برداشته شوند و تحقیقی واقعی به انجام برسد، - همانطور که نماینده کنگره آمریکا می گفت - نه تنها ساخت قدرت را در درون آمریکا دگرگون می کند، بلکه ساخت روابط آمریکا با بقیت جهان را نیز تغییر می دهد.

با توجه به دو واقعیت بالا، قابل فهم است چرا ناشر را تهدید کرده بودند که مثل سلمان رشدی گرفتار " حکم اعدام " می شود! چرا حکومت بوش به این عذر متشبث شد که پیش از دادن ویزا باید بینیم موضع و نقش آقای بنی صدر در گروگانگیری چه بوده است! چرا به این دو کار بسنده نکردند؟! از پیش، عمال " ایرانی " و امریکایی خود را بکار انداختند تا مگر اعتبار بنی صدر را خدشه دار کنند و بدان حضور او را بعنوان دادستان در دادگاه افکار عمومی جهان، غیرممکن بسازند:

شش مانور، همه نشانه های ناتوانی " ابرقدرت ":

مانورها را همزمان با انتشار کتاب به زبان فرانسه شروع کردند:

۱- رابطه با سیا و ضد امریکایی! همزمان با انتشار کتاب به زبان فرانسه که بقول یک مقام امریکائی ادعاینامه ایست بر ضد سه رئیس جمهوری آمریکا، نشریه ای به فارسی و کتابی به انگلیسی و فرانسه - و احتمالاً به زبانهای دیگر - با قلب قول سند سفارت آمریکا و جعل قول میکائیل لودین، رابطه ای مشکوک میان او و سیا ساختند. بر این نظر شدم که دانسته اند از پی گیری خسته

نخواهم شد. پس به حمله تعرضی دست زده اند. این شد که به دادگاه شکایت کردم. دادگاه با شگفتی از گستاخی انتشار دهندگان کتاب در وارونه کردن صد در صد متن صریح سند، ناشر را محکوم کرد. در واقع، سندی که نخست ایران گیتها و سپس همدستان امریکایی و عمال ایرانی قدرت امریکا مایه کار کرده بودند، در میان تمامی اسناد سفارت امریکا، فرید بود. زیرا مامور سیا، خود، با صراحت به ناتوانی خویش اعتراف کرده و نوشته بود: تجربه من و تجربه های پیش از آن، نشان می دهند که بنی صدر و دوستان او قابل خریداری نیستند و حاضر نمی شوند در خط سیاست امریکا، با ما همکاری کنند. وقتی کتاب انتشار یافت و روزنامه نگاران سند را در آن دیدند، اینبار او را "ضد امریکایی" خواندند! همان سند و کتاب و حاضر نشدن به دیدار با مقامات قوه اجرائی امریکا را دلیل "ضد امریکائی" بودن او شمردند. پرسیدم ای عجب اگر کسی حاضر نشود به "خط سیاست امریکا" درآید، ضد امریکائی است؟ اگر کسی کتابی بنویسد که مردم ایران و مردم امریکا و مردم سراسر جهان از سازشهای پنهانی پرفساد آگاه شوند، ضد امریکایی است؟ اگر کسی بخاطر رعایت اصل، حاضر نشود نه با مقامات اجرائی امریکائی و نه با مقامات اجرائی هیچ کشور دیگر دیدار کند، ضد امریکائی است؟

بهر رو، این کوششها سبب شدند وسائل ارتباط جمعی و از راه آنان، افکار عمومی امریکا به این واقعیت پی ببرند که بوش و همدستان او در امریکا و طرفهای معامله اش در ایران، سخت از رسیدگی به ماجرای "اکتبر سورپرایز" می ترسند. نوشتند و گفتند کتاب را کسی نوشته است که سیا از نرم کردنش ناتوان شده است و به هیچ سازشی تن نداده و طی ده سال با استقامت به اظهار آنچه حقیقت یافته، کوشیده است. دستگاه بوش و طرفهای ایرانی معامله پنهانی در برابر کسی قرار گرفته اند که تهدید و تطمیع در مزاجش موثر نیست.

۲- ریاست جمهوری بنی صدر، محصول گروگانگیری است! وقتی مانور اول شروع کرد به دادن نتیجه عکس، با استفاده از احساسات مردم امریکا، به سراغ مانور دوم رفتند و همان تدبیر مثلث زورپرست را از انقلاب بدینسو، بکار بردند: باید خود او را گروگانگیر معرفی کرد! مگر برای وارونه جلوه دادن کوششهایم در آزاد شدن زن و ارج و منزلت پیدا کردنش، پرسش خانمی را که آیا "موی زن اشعه ای دارد که ... را قول بنی صدر نکردند؟ مگر برای بی اثر کردن کوششهای او در فراخواندن نسل جوان به رشد علمی و کوشش در ارزش کردن علم و رشد، تلاش او را در جلوگیری از تعطیل دانشگاه، "تعطیل دانشگاه" جلوه ندادند؟ مگر برای وارونه جلوه دادن نقش خائنانه کسانی را که دستیار رژیم صدام بودند و "جنگ افروزی در سندج" کارشان بود، دفاع او را از موجودیت ایران و جلوگیری از توجه مردم مسلمان به اسلامی که ترجمان آزادی و استقلال و رشد است و انصرافشان از اندیشه راهنمای انقلاب ایران، او را ضد روحانیت و بلکه اسلام تبلیغ نکردند؟ مگر ...

پس از مانور وزارتخارج امریکا که بقصد ایجاد شک در ذهنیت مردم امریکا انجام گرفت، با دستیاری عمال "ایرانی" خود، دست بکار شدند. روزی که به دعوت نمایندگان دمکرات و جمهوریخواه به کنگره رفته بودم، یک نماینده جمهوریخواه، پس از آنکه دید نمی تواند حقیقت را کتمان کند و اعتراف کرد که "رویدادها از راه اتفاق روی نداده اند"، ناگهان دست به "حمله مقابل زد". شخصی به درون آمد و نوشته ای علامت گذاری شده را بدست او داد و او آن را خواند و گفت: شما در ۲۵ فوریه ۱۹۸۰ گفته اید: ریاست جمهوری من نتیجه منطقی گروگانگیری است و آن گروگانگیری و این ریاست جمهوری پشت و روی یک سکه اند! و از من پرسید آیا حاضر از مردم امریکا پوزش بخواهم؟

به او گفتم: آقای نماینده دروغ بدون تناقض را نمی توان ساخت. این سخن را اینجانب نمی توانم گفته باشم. زیرا از روز نخست، گروگانگیری را عملی مخالف اسلام و استقلال ایران می دانسته ام و در جریان انتخابات ریاست جمهوری نظر خود را با صراحت اظهار کرده ام تا جای کمتر ابهامی نماند. به او و دیگران گفتم، پس از انتخاب، جناحی که با سران حزب جمهوریخواه "بر پله های مرمرین، قول و قرار نهاده بود"، گروگانها را بر ضد بنی صدر "آتو" کرد. این شما هستید که مسئولیت خویش را بعنوان نماینده و شهروند امریکائی نشناخته اید. در پی آن نشده اید تحقیق کنید طراحان طرح گروگانگیری چه کسانی بودند؟ چگونه و برای رسیدن به کدام هدف آن را اجرا کردند؟ در پاسخ خبرنگاری که می پرسید آیا ملت امریکا باید احساس شرم کند؟ گفتم، نه. این آندسته از سیاستمداران که "سیاست کثیف" را رویه کرده اند، هستند که باید احساس شرم کنند و از ملت های ایران و امریکا و تمامی ملت های جهان پوزش بخواهند. باید به مردم امریکا گفت: ملت ایران و نسل جوانش، انقلاب ایران و دمکراسی آن و منتخب آن ملت، قربانیان سازشهای پنهانی صاحب مقامان امریکائی و همدستان ایران گیتی آنها هستند و ... اما قولی که بدست این آقای نماینده دادند و او خواند، چگونه و توسط چه کسانی جعل شده بود؟ این جعل در کارگاه جعلی که کیهان لندن است، ساخته و سپس پرداخت شده بود: کیهان لندن (۹ مه ۱۹۹۱) نوشته است:

« یک منبع مطلع که نخواست نامش فاش شود، در این باره در پاریس به " کیهان " گفت که ریاست جمهوری بنی صدر، خود یک محصول گروگانگیری در سفارت امریکا است.»

آن "منبع مطلع" وقتی این قلب حقیقت را به انگلیسی درآورده، قولی از بنی صدر گردانده و برایش روز و سال نیز ساخته است. اما این جعل نیز سود نبخشد. زیرا سبب شد روزنامه نگاران و افکار عمومی بیشتر متوجه شوند که دستگاههایی که برای بوش و ایران گیتیا کار می کنند، دیگر نمی توانند حتی در صحت سازش پنهانی اکتبر ۱۹۸۰، تردید پدید آورند. بدینخاطر می کوشند مرا به دام دفاع از خود بکشانند و در ذهن مردم امریکا، این واقعیت را که منتخب مردم ایران در سمت دادستان و گروه بوش و ایران گیتیا بعنوان متهمان رویارو قرار گرفته اند، مشوش بسازند.

باری، جعل و قول و تاریخ، سبب شد که ببینم در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۸۰ و نیز ۱۹۸۱، چه گفته ام. در کارنامه ۲۵ فوریه ۱۹۸۱، آورده بودم که:

« گزارشی از امریکا بود که بنا بر آن، در مجلسی که آقای ریگان و ۵۰ نفر از نمایندگان کنگره در آن بوده اند و راجع به تغییر رژیم در ایران صحبت شده است، ریگان خندیده و گفته است: من می دانستم کارتر اشتباه کرده است و اگر ما در ایران عمل کنیم، روسها با ما مقابله نخواهند کرد.»

و آیا برای تغییر رژیم، دستگاه ریگان و بوش، تا آن تاریخ، عملی جز سازش پنهانی اکتبر ۱۹۸۰، کرده بود؟ آیا کاری جز کودتای خزنده در ایران را "تغییر رژیم" می خوانده است؟ از آن روز تا این زمان، غیر از ایران گیت، این دستگاه کار دیگری در ایران کرده است؟ آیا " اکتبر سورپرایز " همان تغییر رژیمی نیست که بقول ریگان روسها در برابر آن واکنش نشان نداده اند؟ پس این سخن که ملت ایران و انقلاب ایران و دموکراسی ایران و منتخب مردم ایران قربانیان گروگانگیری بوده اند، حق است. گروگانگیری طرحی بوده است که برای تغییر رژیم در ایران و امریکا طراحی شده و در ایران و امریکا به اجرا گذاشته شده است.

۳- حزب دمکرات امریکا بنی صدر را به امریکا آورده است تا که حزب جمهوریخواه را بی اعتبار کند!:

مرحله اول این مانور را عمال " ایرانی " سیا انجام دادند اما مانور نتوانست به وسائل ارتباط جمعی امریکا راه پیدا کند. چرا که حزب دمکرات نه سری داشت و نه نامزدی برای ریاست جمهوری. چرا که آقای کارتر بگفته خودش، هیچگاه نخواسته بود موضوع را تعقیب کند. چرا که ناشر کتاب خود جمهوریخواه بود. چرا که

اما همین دروغ نیز مرا بکار آمد. زیرا اگر سخن من حق نبود، چگونه می توانست حزب جمهوریخواه را بی اعتبار کند؟ اگر حزب دمکرات کسی را به امریکا برده بود که در آن انقلاب بزرگ شرکت داشته و کتابی همه دروغ نوشته بود، نزد افکار عمومی بی اعتبار نمی شد؟ خاطره گروگانگیری زنده نمی شد و حزب دمکرات را برای مدتی طولانی از صحنه رقابت بیرون نمی راند؟

۴- قصد بنی صدر از نوشتن کتاب و آمدن به امریکا، انتقام گرفتن است:

به این دروغ، در بهترین موقع، در مصاحبه ای که بطور مستقیم از تلویزیون CNN پخش می شد، پاسخ گفتم: گفتم اگر قصد من انتقام گرفتن بود، این کتاب را در ۱۹۸۱ باید می نوشتم. آهنگام، یک ناشر امریکائی حاضر بود مبلغ زیادی نیز بابت گرفتن امتیاز چاپ و انتشارش بدهد. اما ایران در جنگ بود و صلاح میهن خویش را در انتشار این حقایق ندیدم. کتاب را وقتی نوشتم که آقای ریگان دیگر در کار نبود و آقای خمینی جام زهر آلود را سر کشیده بود.

دیگر در این باره پرسش نشد. اما این دروغ نیز بکار آمد. زیرا اگر کتاب حاوی حقایق نبود، چگونه ممکن بود بکار گرفتن انتقام بیاید؟

۵- برای آن به امریکا آمده است که کتابش پر بفروش رود و پول بدست آورد:

در مصاحبه با واشنگتن پست گفتم: نه ناشر فرانسوی و نه ناشر ایتالیائی و نه ناشر امریکائی که حضور دارد، دیناری بابت حق تالیف نداده اند. اینها از موقعیت من، سوء استفاده می کنند. می دانند که بخاطر گرفتن حق تالیف به دادگاه نخواهم رفت.

پس این حرف که بخاطر فروش بیشتر کتاب به امریکا آمده ام، دروغ است. بخاطر دفاع از شخصیت و غرور پامال شده یک ملت به امریکا آمده ام. بخاطر به کرسی نشاندن حق به امریکا آمده ام ...

و این دروغ نیز مفید افتاد، زیرا اگر کتاب حاوی حقایق نبود، رفتن به امریکا و شرکت در مصاحبه هایی که از آغاز صبح تا دیرگاه شب بطول می انجامیدند، سبب آشکار شدن دروغها می شدند و کتاب بفروش نمی رفت و روی دست ناشر می ماند.

۶- "مدرک مستقیم" ندارد:

از من "مدرک مستقیم" می خواستند! "مدرک مستقیم" چگونه مدرک است؟ بلیطهای هواپیمای شرکت کنندگان در سازش پنهانی اکتبر ۱۹۸۰! اسامی ثبت شده آنها در دفتر هتل و ...! به آنها که این مدرکها را می خواستند می گفتم موضوع مسئولیت من، یافتن و گفتن کم و کیف سازش پنهانی بود. حال که شما می پذیرید سازش پنهانی بعمل آمده است، وظیفه و مسئولیت پیدا می کنید مجرمان را بیاید و آنها را هم به دادگاه افکار عمومی و هم به دادگاه قضائی بخوانید.

شکست در این مانورها و سود جستیم از دروغها که می ساختند، سبب شد که حتی بیماری قلبی ناشی از اضطراب آقای بوش را به انتشار کتاب و آمدن به امریکا نسبت بدهند. چند نوبت در این باره پرسش کردند. وقتی کار بجایی رسید که هر امریکائی از خود پرسید نکند رئیس جمهوری کشورش از شدت اضطرابی که بخاطر انتشار کتاب و آمدن بنی صدر به امریکا، پیدا کرده است به بیماری قلبی گرفتار شده باشد، پزشک مخصوص او ناگزیر شد بگوید بیماری آقای بوش از عامل سیاسی مایه نگرفته است.

بهر رو، از ۶ مانور، سرانجام مانور ششمی، مانور اصلی آقای بوش و کارگزاران او شد:

بزه و بزهکاران:

وقتی آقای بوش ناگزیر شد حضور خود را در پاریس، در اکتبر ۱۹۸۰، با آن عصبانیت تکذیب کند، مانور دستگاه تبلیغاتی او این شد که تمامی ماجرا را با حضور یا عدم حضور بوش در مجلس سازش، یکی کند و با تکذیب حضور بوش، ماجرا را داستانی دروغی بیاوراند. این مانور نیز به شکست انجامید زیرا از نخست بنای کار را بر این گذاشته بودم که "قول و قرار گذاشتن" است که مهم است و نه حضور زید یا امر در آن. پس اگر آقای بوش می خواهد تکذیب کند، تمام ماجرا را باید تکذیب کند. می دانستم ماجرا قابل تکذیب نیست. زیرا یک رشته از رویدادها مورد تصدیق قرار گرفته اند. نتیجه بکار بردن این روش آن شد که از روزنامه نگاران و از نمایندگان طرف گفتگو، یکی هم پیدا نشد که سازش پنهانی در اکتبر ۱۹۸۰ را راست نخواند. اگر کسانی تردید داشتند، تردیدشان در قابلیت تعقیب قضائی پیدا کردن بزهکاران بود. برخی آن را با قتل جان کندی، رئیس جمهوری اسبق امریکا، مقایسه می کردند و می گفتند بعد از ده سال تلاش، دلایل و مدارک جمع آوری شده، وقوع جرم را ثابت می کنند اما تعقیب مجرمان دلایل و مدارک دیگر می خواهد.

به روزنامه نگاران و به دیگران می گفتم در پی آن نبوده ام که بیابم کدام امریکایی در سازش پنهانی شرکت کرده است. در پی آن بوده ام که این سازش و پی آمدهای آن را بشناسانم. یافتن و تعقیب مجرمان کار شما و مقامات مسئول کشور شما است. مرا کاری مهم تر از یافتن مجرمان امریکائی بود. می خواستم و می خواهم علم و اخلاق اساس سیاست شوند و جامعه جهانی از آسیب اینگونه سازشهای پنهانی امان بیابد. بنابراین، تعقیب قضایی را بر عهده دستگاه قضایی گذاشتم و خود در دادگاه افکار عمومی جهانی به تعقیب بزه و بزهکاران پرداختیم. در حقیقت:

تعقیب جرم و مجرمان در دادگاه افکار عمومی جهانی:

می دانید که مطبوعات را رکن چهارم دموکراسی می خوانند. کار این رکن تعقیب خطا و جرم در دادگاه افکار عمومی است. اگر جنگ ویتنام را با جنگ عراق مقایسه کنید، بخوبی به نقش مطبوعات در دادگاه عمومی جهانی پی می برید. ارباب مطبوعات، دادستان این دادگاه هستند. اگر این جایگاه را رها کنند و نقش وکیل مدافع را پیدا کنند، از اعتبار می افتند. در جنگ ویتنام، مطبوعات کار قاضی تحقیق و دادستان را انجام می دادند اما در جنگ خلیج فارس، نقش وکیل مدافع را برعهده گرفتند و از اعتبار افتادند.

این شد که پس از جنگ خلیج فارس و نقشی که بخصوص تلویزیون بعنوان وکیل مدافع بازی کرد، نگرانی نسبت به حال و آینده دموکراسی در غرب، روزافزون شد. زیرا اگر مطبوعات نقش خود را از دست بدهند و دادگاه افکار عمومی تعطیل بگردد، دموکراسی مرده است. حضورم در امریکا، به مطبوعات امریکا مجال داد تا نقش خویش را بازیابند. اقبال آنها و اقبال عمومی نسبت به این حضور، یکی به دلیل غفلت ده ساله شان و دیگری به دلیل ضربه ای بود که نقش مطبوعات در جریان جنگ خلیج فارس به اعتبارشان وارد کرده بود.

توجه به نیاز مطبوعات به یافتن جا و موقعیت از دست داده و اعتبار گم کرده، مرا بر آن داشت که هم در دام مانورهای ششگانه نیفتم. هم از آنها سود بجویم و هم تعقیب جرم و مجرمان را در دادگاه افکار عمومی از دست فرو نگذارم. توضیح آنکه حساب دو تعقیب، یکی تعقیب در پیشگاه افکار عمومی امریکا و دنیا و دیگری تعقیب قانونی توسط دو قوه قانون گذاری و قضایی را از هم جدا کنم. چرا که مطبوعات و کنگره امریکا با یک مشکل بزرگ روبرویند: نمی توانند بگویند ماجرائی روی نداده است زیرا واقعیت بیش از آن ثابت شده است که بتوان آن را انکار کرد. اما اگر بخواهند به تعقیب جرم و مجرم بپردازند، شدت زلزله سیاسی، هیچ شباهتی به شدت زلزله واترگیت که به استعفای نیکسون از مقام ریاست جمهوری انجامید، نخواهد داشت. نه تنها در درون امریکا بلکه در جهان نیز، نظام سیاسی را دگرگون می سازد. این واقعیت را نماینده کنگره می گفت. این نماینده از من پرسید آیا کاملاً مطمئن هستیم؟ به او و روزنامه نگاران پاسخ می دادم آیا شما گمان می کنید اگر این سازش پنهانی روی نداده بود و یکی از هدفهای آن استقرار استبداد فراگیر نبود، خود و دوستانم حاضر می شدیم از همه چیز بگذریم و هستی خود و کسان خویش را به خطر بیاندازیم؟ آنها که گرفتار شدند، زیر تعهد تن به توقعات رژیم ندادند و اعدام شدند و آنها که مهاجرت کردند، یک روز از کوشش برای گفتن حقیقت، باز نایستادند. آیا ممکن بود درباره رویدادی دروغ بگوئیم که هر امر واقع آن، دو نیم دارد. نیمه ایرانی و نیمه امریکائی؟ آیا ممکن بود منتخب اول تاریخ ایران حتی یکی از این امرهای واقع را بدون اطمینان از وقوع آن بنویسد و یا بگوید و جرأت کند که به کشور شما بیاید و چشم در چشم ملت امریکا، از صبح تا شام مورد انواع پرسشها قرار بگیرد و هرگز چون آقای بوش عصبانی نشود؟ این دفاع از شرف و غرور ملی ایرانیان است که او را به این کوشش ده ساله سخت پرخطر برانگیخته است. آیا او حاضر می شود غرور و شخصیت ملت خویش و خود را بمثابة منتخب اول تاریخ این کشور با فرهنگ، با گفتن دروغ، به خطر بیاندازد؟

این کتاب و توضیحاتی که می دهم، در اختیار شماست اگر یک دروغ در آن یافتید، هر چه گفته و نوشته ام، همه را پس می گیرم.

ترس از زلزله بزرگ، سبب شده است که بیشتر به مجرمان بپردازند و دلیل و مدرک بر حضور این و آن در گفتگوها بطلبند. روزنامه نگاران امریکایی که ماجرا را تعقیب کرده اند و می دانند در واقعیت داشتن آن، تردید نیست، می گفتند کوشش بعمل می آید که مبتکر و مجری طرح را شخص کیسی بگرداند. دلیل استعفای رئیس سیا و تمایل بوش به نشان دادن گیتس بجای او را آن می دانستند که "هر چه کیسی می دانست، گیتس هم می داند". به سخن دیگر، می خواهند، اگر بنا بر رسیدگی رسمی بشود، اینبار نیز، بهمان ترتیب که در ماجرای ایران گیت عمل کردند، بوش را بی دخالت و مبرا بگردانند. تا مگر رسیدگی به ماجرا، زلزله بزرگ در پی نیاورد. لذا، نقش رئیس سیا تعیین کننده خواهد شد. پس اگر کسی باشد که "هر چه کیسی می داند او نیز می داند"، می تواند علائم و آثار و دلایل و مدرک راجع به نقش بوش و همکاران او را از بین ببرد و تحقیق کنندگان را گمراه بسازد.

با توجه به این امور، کار تعقیب جرم و مجرمان در دادگاه افکار عمومی، نقش تعیین کننده خود را همچنان دارد. هنوز بر ایرانیان است که در پی اطلاعات و مدارک بشوند و مرا در این کوشش بزرگ یاری دهند. غیر از این، جلوگیری از فساد رکن چهارم دموکراسی و باز دادن نقش قاضی تحقیق و دادستان بدو، نیازمند آنست که هدفهای تعقیب از لحاظ جامعه های امروز و فردا تعیین کننده باشند:

هدفهای تعقیب جرم و مجرم:

۱- علم و اخلاق را پایه سیاست کردن، هدفی بود که هیچ فرصتی را برای توضیح درباره اهمیت آن، از دست ندادم. اگر افکار عمومی غرب متوجه بشود که سیاست کنونی سرانجام او را گرفتار خسرانهای بزرگ و جبران ناپذیر خواهد کرد، خود می

تواند سیاست، بمعنای هنر زدوبند کردن و ... را بی اعتبار بسازد. در نتیجه، رژیمهای استبدادی فاسد کشورهای "جنوب" دیگر نمی توانند دست به دامان قدرتهای غرب بشوند و از راه اینگونه سازشها و به قیمت انواع خیانتها، بر قدرت بمانند.

۲- دفاع از انقلاب ایران، بمثابة نخستین انقلاب معنوی تاریخ بشر که ملتی بدان دست زده است. تا این زمان، هیچ انقلابی با اسلحه گل و بر اساس معنویت و بقصد دستیابی به آرمانهای رشد و استقلال و آزادی در معنویت، به انجام نرسیده بود. از خود بیگانه کردن این انقلاب در رژیم استبدادی، پرفساد، سخت خود ریز و بغایت ضد رشد، به گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ و تروریسم و سرکوب ممکن شد. بخصوص که گروگانگیری دو انگریسم، یکی انگریسم عمل و دیگری انگریسم عکس العمل را یار یکدیگر کرد:

۳- ریگانیسم در امریکا و خمینیسم در ایران، در رابطه با یکدیگر و از راه گروگانگیری و جنگ ایران و عراق پیدا شدند. بنابراین، یکی از راههای رهائی ملتها از این "ایسم" ضد آزادی و ضد انسان، برانگیختن حساسیت نسبت به سازشهای پنهانی میان قدرت پرستها و پیدا کردن مصونیت نسبت به میکرب زورپرستی است.

۴- شکستن اسطوره خدا صولتی قدرت امریکا و انگلیس: عمل بر اصل موازنه عدمی، منتخب آن ملت و دوستان او را به استقامت ده ساله در افشای "قول و قرار بر پله های مرمرین" موفق کرد. به او امکان داد که در واشنگتن، رئیس جمهوری "تنها قدرت جهانی" را بر صندلی اتهام بنشاند. به ملت امریکا بگوید از رئیس جمهوری خود بپرسید چرا بر ضد دموکراسی در ایران، با کسانی همدست شدید که "انگریست" بودند و هستند. تروریست و گروگانگیر و فاسد و جنگ افروز و ... بودند و هستند؟ به ملت امریکا بگوید: از زبان صادق منتخب ملتی که انقلاب معنوی شکوهمند را پدید آورد، بشنوید که تمامی مردم جهان نسبت به امریکا احساسات خصمانه دارند. امریکا منزوی است و روز به روز منزوی تر نیز می شود. سرانجامش، همان سرانجام امپراطوری هایی است که در دوره انحطاط، در اقیانوس نفرت و خشم تنها می شدند و از پا در می آمدند. تا زود است چاره کار خود را بکنید. باور نکنید که دستگاه حاکم شما و ماوراء ملیها می توانند همچنان جهان را غارت کنند و به امریکا بیاورند. به ملت امریکا بگوید: رئیس جمهوری شما و همکارانش به شما دروغ می گفتند که ارتش عراق چهارمین ارتش جهان است. می خواستند شما مردم را خام کنند و با کشیدن قشون ۷۰۰ هزار نفری به عراق موافق سازند. در آنجا نیز جنگ نکردند. جنایتی کردند که تاریخ فراموشش نخواهد کرد. کشوری را نابود و ملتی را کشتار و پایمال کردند. وعده کرده بودند که پس از حل "بحران کویت"، نظامی جدید بر پایه حقوق برپا کنند، اما اینک مردم فلسطین از هستی ساقط و تحت حکومت نظامی در خانه ها و زندانها، زندانی اند و مصاحبی جز فقر ندارند. اسرائیل نه تنها حاضر به اجرای قطعنامه های سازمان ملل نیست بلکه ۱۰ میلیارد دلار باج می خواهد تا خرج ساختن خانه در سرزمینهای اشغالی کند و ...

مردم امریکا تا این زمان از هیچ غیر امریکایی، در موقعیتی چنین، سخنانی از این نوع و رودرور، نشنیده بودند. این سخنان با لحنی صمیمی ادا می شدند و هدفی جز شکستن اسطوره "تنها قدرت جهان" در ذهنیت مردم امریکا نیز نداشتند. اگر ملت های ما و مردم غرب از پرستش این اسطوره شکسته رها شوند، انقلاب معنوی بزرگ ملت ما به هدفهای خود رسیده است.

۵- رژیم ملاتاریا که محصول گروگانگیری و جنگ بود، گوهر امید و اعتماد را از دل های ایرانیان ربوده بود و بخصوص غرور انسانی و ملی ایرانیان را سخت جریحه دار کرده بود: کوشش ده ساله برای آن بود که این مردم اعتماد به خویش را باز یابند. انقلاب معنوی خویش را تجربه ای تلقی کنند که باید به نتیجه برسانند. بدانند که تبلیغات ده ساله دروغ بودند و مایه بدبختیها نه انقلاب که خیانت به انقلاب بود. امید و غرور را در خود باز بیابند و کمر به رشد ایران ببندند. هیچ ناظر بی طرفی نیست که نداند موقعیت امروز ایران، موقعیت بزرگی است. بسیاری ناظران و تحلیل گران سیاسی که با تعجب می پرسند: با وجود وضعیت جمهوریهای مسلمان تحت سلطه روسیه، با وجود وضعیت افغانستان و پاکستان، با وجود وضعیت عراق، با وجود وضعیت کشورهای خلیج فارس، چرا ایران اینسان بی عمل و ناظر ناتوان شده است؟ در آذربایجان اشغالی، مردم می خواهند خطشان به الفبای فارسی باشد اما چون ایران حضور ندارد و ترکیه حضور دارد، الفبای لاتین باب می شود! و ... از ایرانیان مقیم واشنگتن و نیویورک می شنیدیم که بعد از ده سال، این اولین بار است که می توانیم بعنوان ایرانی سربلند کنیم و بدون احساس شرم بگوییم ایرانی هستیم. راستی آنست که اگر ملت های زیر سلطه اعتماد به خویش را باز بجویند و غرور ملی شکسته خود را ترمیم کنند، به ملت های غرب نیز در رها شدن از نظام سلطه گری، کمک کرده اند.

وقتی جمع کوچکی با عمل بر اصل موازنه عدمی و استقامتی ده ساله بتوانند "طوفان صحرا" را به "طوفان واشنگتن" برگردانند، چگونه ممکن است ملتی چون ملت ایران، در موقعیتی مثل موقعیت امروز، نتواند خود را از استبداد فرومانده مستبدان فاسد و تبهکار که محصول سازشهای پنهانی است، رها کند؟ چگونه ممکن است ملت های زیر سلطه نتوانند خود را از

سلطه سلطه گران و نظام سلطه گری رها کنند؟ آن مقاومت ده ساله که به حضور در واشنگتن در منزلت دادستان دادگاه افکار عمومی انجامید، برای این هدف بود که ایرانیان و همه انسانی که از نظام سلطه گری رنج می برند، این دو پرسش را از خود بکنند. ببینند که سخن قرآن حق است: حتی اگر یک نفر حق را بگوید و در به کرسی نشاندن حق از استقامت نیفتد، پیروز می شود.

ایرانیان به شما هشدار! که رژیم ایران گیتیها در تدارک مقدمات اخذ قرضه خارجی بمبالغ بزرگ است. هدف از گرفتن قرضه رشد اقتصاد ایران نیست بدست امریکا و انگلیس سپردن مهار تولید و عرضه نفت ایران در دهه آینده است. می توانید بر خیزید. در امید و اعتماد و غرور، زیبایی معنوی و انسانی را بازجوید. ایران آزاد، آباد و بزرگ را از نو بسازید.

دو کمیسیون تحقیق

در ۵ اوت ۱۹۹۱، برابر با ۱۴ مرداد ۱۳۷۰، سالروز انقلاب مشروطیت ایران، یازده سال بعد از " قول و قرار بر پله های مرمرین"، دو مجلس سنا و نمایندگان امریکا، دو کمیسیون تحقیق تشکیل دادند (در ۵ فوریه ۱۹۹۲، مجلس نمایندگان رسیدگی به ماجرای اکتبر سورپرایز تصویب کرد. در سنا، کمیسیون فرعی، خود به این تحقیق می پردازد). تشکیل این دو کمیسیون، از لحاظ روش شناسی، از لحاظ سیاسی و از لحاظ نظام سیاسی جهانی، اهمیتی بی چون دارند. در حقیقت، بنا بر اینکه کمیسیون تحقیق کدام روش را برگزیند و تحقیق به کدام نتیجه بیانجامد، نظام سیاسی امریکا و نظام سیاسی جهان، این یا آن تغییر تعیین کننده را بخود می بیند و خواهد دید:

معنای تشکیل دو کمیسیون از لحاظ روش شناسی:

تشکیل دو کمیسیون تحقیق، بمعنای آنست که یک روش، در تجربه ده ساله، موفق از کار درآمده است:

* ده سال پیش، در همین ایام، که روزهای نخستین مهاجرت از میهن بود، توضیح می دادم که قصد از مهاجرت، یکی آشکار کردن سازشهای پنهانی میان دستگاههای ریگان و خمینی است. می گفتم برای آن آمده ام که پیوندهای ارگانیک ریگانیم با خمینیم را بشناسانم. امروز درست بعد از ۱۰ سال، استقامت، میوه خویش را بیار می آورد. بدینسان، استقامت بمعنی کوشش پیگیر و شکیبائی در سختیها و خطرها، بنیاد هر روشی است. اگر استقامت و امید به پیروزی نباشد، هیچ روشی قابلیت آزمون پیدا نمی کند. اما برای اینکه درستی روشی آزمون شود، تنها استقامت کفایت نمی کند. انطباق روش با اصل راهنما و هدف نیز ضرور است.

* وقتی صاحب حقی می خواهد از حق خود در برابر قدرتهای بزرگ دفاع کند، باید توانایی استقامت را در خود روزافزون کند. این توانایی بدست نمی آید و روزافزون نمی شود اگر اصل راهنمای او، موازنه قوا (ثنویتهای دو محوری و تک محوری) باشد. زیرا بنا بر این اصل، خود را در برابر قدرتهای ستمگر ناتوان می یابد و اگر نه از ابتدا، در پی قدمهای نخست، امید می بازد و تعقیب را رها می کند. همانطور که بسیاری رها کردند. برخی نیز مصلحت اندیش شدند و سازش با قدرت ستمگر را پیشنهاد کردند. از اینها، یکی واسطه شده بود و وقتی مخاطب به او گفته بود بنی صدر رضا نمی دهد، پاسخ داده بود او را کنار بگذارید و خود با امریکائیها به گفتگو بنشینید!

بدینقرار، برای اینکه صاحب حق امید و استقامت را از دست ندهد، اصل راهنمای او، باید موازنه عدمی باشد:

* صاحب حق بر اصل موازنه عدمی، وقتی می تواند به موفقیت امید ببندد که هدف، دستیابی به حق باشد و نه وسیله کردن حق برای دستیابی به قدرت یا ارضای این و آن میل. بدیهی است که باید آمادگی آن را پیدا کند که بطور موقت و یا برای همیشه، از بسیاری از " امتیازها " چشم پیوشد. باید آمادگی آن را پیدا کند که از برابر بهتان زنان و ناسزاگویان و کذابان با مواجب و بی مواجب، نگریزد و خطر کشته شدن و حضور " نیمهای ترور " و ... اراده او را سست نکنند.

و نیز:

* - صاحب حق باید به احقاق حق بسنده کند. بر حق نیفزاید و از آن نیز نگاهد. مراقبت در نکاستن و نیفزودن بر حق، او را از اندیشه و گفتار و کردار تناقض آمیز حفظ می کند.

اما مراقبت جدی در رعایت اصل راهنما و هدف و جدان نشدن از حق، نیازمند رعایت ۱۰ درس پیروزی است. بجاست این ۱۰ درس را از نو فهرست کنم:

۱- صاحب حق باید نفس خود را مکلف بشناسد و در پی گیری متکی به خود باشد. چنانکه اگر همه یاران پا سست کردند، او پا سست نکند و در پی حق تا رسیدن به آن برود؛

۲- در حق طلبی، نباید قدرت متجاوز را اساس کار قرار بدهد. باید پیروزی را در حق طلبی و استقامت بجوید. زیرا قدرت ستمگر هرچه باشد، در رویارویی با حق، بتدریج که دروغ از راست جدا می شود و از اعتبار می افتد، به ضعف بدل می شود!

۳- بنا بر شرائط و به بهانه مقتضیات و تهدیدات و ... از حق جدا نیفتد و پای استقامت سست نکند.

۴- با وجود رعایت اصل راهنما و هدف و کم بیش نکردن حق، عمل انسان از اشتباه خالی نمی شود. یکی به این دلیل که انسان علم مطلق ندارد و دیگری به این علت که آدمی معصوم نیست و با همه مراقبتها، چه بسا موازنه عدمی را فرو می گذارد و موازنه وجودی را مبنای عمل قرار می دهد. بدینسان، درس چهارم پیروزی اینست که اشتباه و حتی گناه را مطلق نکند و دلیل قطعی شکست نشمارد. بلکه به جبران آن همت بگمارد؛

۵- وفای بعهد. صاحب حق باید بر اساس اصل راهنما و هدف و حق، عهد در میان آورد و بدان وفا کند. آدمی که هر روز بر یک مرام است و بخصوص آنها که بیخج قولی وفا نمی کنند، همواره رفیق شکستند؛

۶- صاحب حق باید ترس و تردید را بخود راه ندهد. ترس و تردید دشمنان امید و اراده استوارند. زیرا سبب می شوند هر روز بیشتر از روز پیش، خود را ناتوان تر و دشمن را توانا تر بدانند؛

۷- به سانسور تن ندهد و خود را گرفتار جدل ابهام نکند. به سخن دیگر، هر اطلاعی را منتشر بسازد و پندار و گفتار و کردار خود را از ابهام پاک کند، آنطور که همگان حق را روشن بیابند. هیچگاه از یاد نبرد که بزرگترین دشمنان حق، سانسور و ابهامند؛

۸- باید دشمن حق را متقاعد کرد که بر سر حق، معامله نمی کند و تن به سازش نمی دهد، باید حتی ستمگر نیز معتقد بشود که قصد جوینده حق آن نیست که بنام حق نه در قدرت شریک شود و نه حتی جانشین ستمگر شود؛

۹- جوینده حق باید که زمان و مکان را نامحدود تلقی کند. بداند که زمان شهادت می دهد. با وجود این، بر اوست که هر مرحله از مبارزه را با مقتضیات زمان و مکان سازگار بسازد. در تمامی مراحل، روش کارش باید با اصل راهنما و هدف و نیز با شرائط زمان و مکان انطباق داشته باشد. و

۱۰- همواره باید کار را با شور و به اشتراک و گروهی انجام دهد. مجالی برای پا درمیانی هیچ غرضی فراهم نکند تا تمام کسانی که می توانند در دستیابی به هدف نقشی بازی کنند، بتوانند وارد عمل شوند. بسا کسان که یا به دلیل عامل بودن و یا به دلیل ابتلای به این یا آن بیماری کیش شخصیت (حسد و بخل و ...) در راه سنگ می اندازند. بی دلیل و با دلیل، با قلم یا زبان، با سلاح گرم یا سرد، بر آن می شوند که جوینده حق را بی اعتبار و یا خاموش بسازند. جمعی کردن کار، خطر را کم می کند و روشهای تخریبی دشمن را بر ضد دشمن حق کارگر می کند.

بجاست نتیجه تجربه و تحقیق خود را درباره یک روش با خوانندگان در میان بگذارم. این روش، هم بدینخاطر که همه روز بکار آدمی می آید و هم از جهت اثربخشی، بسیار مهم است:

شما نیز در قرآن خوانده اید که خدا بهترین مکاران است. در نظر اول، معنی آیه این بنظر می رسد که با حيله گر، حيله بايد بکار برد. مفسران، بر اصل ثنویت، از آیه، تجویز حيله گری فهمیده و تجویز کرده اند. و چون از کودتای خرداد ۶۰ بدینسو، بعنوان منتخب مردم ایران، در شرایط مهاجرت قرار گرفتیم و این شرایط مانع از آن بودند که دروغها و بهتانها را که در داخل و خارج کشور، همه روز و بوفور، بر ضد من می ساختند و هنوز نیز می سازند، یک به یک، به محک حق برسانم و باز چون هیچگاه به مبارزه قلمی بمعنای پاسخ دروغ و بهتان و ناسزا را با دروغ و بهتان و ناسزا دادن، تن نداده ام، از خود می پرسیدم روش درست کدام است و چه باید کرد؟ وقتی آیه را بر اصل توحید معنی کردم، سر از روش بایسته درآوردم. تجربه ده ساله، نشان می دهد که روش بیش از آنچه در تصور آید، موفق است. روش موفقی که قرآن می آموزد اینست: اگر کسی حيله در

کار آورد، آیا بهترین روشها این نیست که این حيله، به خود حيله گر بازگردد؟ خدا بهترين مکرکنندگان است چرا که چنان می کند که حيله به حيله گر بازگردد و او را قربانی خود بگرداند. آیا اینکار ممکن است؟ آری. چگونه؟ اینگونه:

۱- پاسخ دروغ و بهتان و ناسزا، دروغ و بهتان و ناسزا نیست. بطور قطع باید از این روش اجتناب کرد و:

۲- دروغ و بهتان و ناسزا یا برای اینست که جوینده حق را از تعقیب هدف بازدارند و یا برای اینست که با افزودن بر ابهام، در حقانیت حق تردید پدید آوردند. و یا هم برای آن و هم برای اینست.

در حالت اول، جوینده حق باید بر میزان استقامت خویش بیفزاید و تعقیب هدف را به بعد از مبارزه قلمی با دشمنان حق نگذارد. در عین حال، از تناقضهای موجود در دروغها و بهتانها و ناسزاها، چند و چون ضعفهای دشمن را شناسایی کند.

در حالت دوم، از تناقضهای موجود در دروغها و بهتانها و ناسزاها، در دستیابی به اطلاعات جدید استفاده کند و بدین اطلاعات، زلال حق را بیشتر بسازد. در پی گیری ماجرای "اکتبر سورپرایز"، این روش بسیار بکارم آمده است.

در حالت سوم، ناسزا و دروغگو و بهتان زن، اغلب جوینده حق را بیاد حمله می گیرد و ناحق کنندگان حق را به حال خود می گذارد. این تناقض چشمگیرتر تن تناقضهاست. زیرا دروغ زن بظاهر حقانیت حق را می پذیرد و بجای متوجه کردن لبه تیز حمله به ناحق کنندگان حق، آن را به حق طلب متوجه می کند. با این کار، به جوینده حق آشکار می کند که دشمنان حق خطر را به خود بسیار نزدیک می بینند. پس بر اوست که از این جهت نمایی استفاده کند. کارها که در حالتهای اول و دوم باید می کرد را با هم بکند و کوششهای خویش را پراکنده نسازد.

۳- و چون مبتلایان به کیش شخصیت و زورپرستان از راه تکرار دروغ و بهتان می کوشند اهل حق را از میدان بدر کنند و دروغ را، دست کم در کوتاه مدت، به کرسی قبول بنشانند، اهل حق بنوبه خود، از تشخیص تناقضهای دروغها و بهتانها و تکرار تذکر آنها، نباید خسته شوند. چنانکه هر بار دروغ و بهتان و ناسزا به گوینده آن بازگردد و سرانجام حيله گر و حيله هایش بر عموم شناخته شوند. این بهترین مکرها نیست؟

اما این روش بکار بردنی نمی شود مگر اینکه جوینده حق، در اندیشه و عمل، اصل را بر موازنه عدمی بگذارد و فاصله خود را از حق کم و کمتر کند.

بکار بردن این روش سبب نشد که ۵۵ درصد افکار عمومی امریکا حق را دریابند و حيله حيله گران، در قلمرو سیاست، بر همگان آشکار شود؟:

معنای تشکیل کمیسیون تحقیق از لحاظ سیاسی:

از انتشار کتاب و مسافرت به امریکا تا تشکیل دو کمیسیون، نوشته هایی که در آنها به بنی صدر حمله شده است، یک خاصه مشترک دارند و آن اینکه، در آنها، به سازش کنندگان ایرانی و امریکایی از گل نازک تر نیز گفته نشده است! چرا سازش کنندگان را فراموش کرده اند و تعقیب کننده این سازش را، سازشی که آرمانهای انقلاب و میهن ما و نسلی را قربانی پی آمدهای خود کرده است، به رگبار ناسزا و دروغ و بهتان بسته اند؟ آیا نویسندگان این نوشته ها نمی دانستند که هدف در وسیله، یعنی نوشته آنها بیان می شود؟ و یا می دانستند اما خوانندگان را دارای شعور تشخیص نمی دانستند؟ بهر رو، این نوشته ها گزارش می کردند که دو طرف سازش، خطر را بسیار بخود نزدیک می دیدند. خطر نزدیک نیز بود زیرا دو کمیسیون تحقیق تشکیل شدند.

بدینفرار، مرحله ای می رسد که حق دیگر قابل انکار نیست. از این پس، مجرمان می دانند که مرحله بعدی، مرحله دادرسی و مجازات آنهاست. پس برای اینکه تعقیب کنندگان را منصرف کنند، اسلحه قدیم و جدید، همه را بکار می اندازند و بر ضد آنها بکار می برند. اگر اسلحه قدیم و جدید کارگر نشدند، نوبت به تهدید به مرگ می رسد و اگر امکان دست داد، تهدید را به اجرا می گذارند. و کار در این مرحله است.

در این مرحله، اهل ناحق که خود را در خطر می بینند، کسانی را وارد عمل می کنند که خود را جانبدار حق بنمایانند و اینان می کوشند صاحب حق را اگر شد ضد حق و اگر نشد، مانع دستیابی به حق و در خور حذف بنمایانند. چه باید کرد؟ باید از تهدید به مرگ نه تنها ترسید، بلکه بخدا توکل کرد و با قوت تمام بطرف هدف رفت. این روش، هم آنها را که از راه فریفتاری وارد عمل می شوند، بی اعتبار می کند و از سر راه بر می دارد و هم افکار عمومی را متوجه دلیل تهدیدشان صاحب حق به مرگ می کند. انقلاب سیاسی در طرز فکرها اینسان بوجود می آید.

اینک که بعد از ۱۰ سال، دو مجلس امریکا دو کمیسیون تحقیق برای رسیدگی به سازش پنهانی در اکتبر ۱۹۸۰ را تشکیل می دهند، برای افکار عمومی جهان دیگر جای تردید نمی ماند که افراطیهای دو کشور، از راه سازشی پنهانی در ایران و امریکا به قدرت رسیده اند. این تصمیم، بمعنای آنست که دو دستگاه بوش و ایران گیتیهها ممکن است در پی محکومیت سیاسی در معرض محکومیت قضایی نیز قرار بگیرند. و این همان "طوفان واشنگتن" است که دستگاههای بوش و ایران گیتیهها سخت از آن می ترسند.

تحقیق دو کمیسیون به کدامیک از سه نتیجه می انجامد؟:

با وجود اینکه حزب جمهوریخواه امریکا می کوشد دو کمیسیون به تحقیق نپردازد و به این عذر که "خرج زیادی روی دست مالیات دهندگان امریکائی می گذارد"، اما از قرار، دو کمیسیون تحقیق را به انجام خواهند برد. این تحقیق می تواند به یکی از سه نتیجه زیر بیانجامد:

۱- تحقیق به این نتیجه می رسد که "اکتبر سورپرایز"، شایعه ای بیش نبود! ممکن است. اما اگر شایعه ای بیش نبود، دستگاههای ریگان و بوش ۱۰ سال صبر نمی کردند. همان روزهای اول، کمیسیون تحقیق تشکیل می دادند و خود را از شر این "شایعه" خلاص می کردند. ایران گیتیهها نیز نیازی به کودتای خزنده پیدا نمی کردند و پس از خرداد ۶۰، خون ریزی را از حد نمی گذراندند.

اگر دو کمیسیون به این نتیجه برسند که ماجرا "شایعه ای بیش نبود"، همان سرنوشت افتضاح آور "هیئت رسیدگی به شایعه شکنجه" را پیدا خواهند کرد که آقای خمینی تشکیل داد. با این تفاوت که این افتضاح در سطح جهان بازتاب پیدا می کند و ابعاد بزرگ می یابد. قوه قانون گذاری امریکا را از اعتبار می اندازد. زیرا اولاً اگر شایعه ای بیش نبود، چرا بعد از ۱۰ سال حاضر شد دو کمیسیون برای تحقیق درباره آن تشکیل بدهد؟ قوه قانون گذاری کجا می تواند برای هر شایعه ای کمیسیون تحقیقی تشکیل بدهد و اگر تشکیل داد، کجا برای او اعتباری می ماند؟ و ثانیاً، قوه ای که برای اداره کشوری قانون وضع می کند که "نهایتاً بر قدرت" جهان است، نمی تواند بدون اطمینان از وقوع سازش، دست به تشکیل کمیسیون بزند. زیرا وقتی بعد از این مدت دراز، بدون بررسیهای مقدماتی لازم و اطمینان بخش، دو کمیسیون تشکیل می دهد، از کجا قوانین را با بررسیهای لازم به تصویب می رساند؟ بدینترتیب، اگر قوه قانون گذاری به این نتیجه برسد که "شایعه ای بیش نبود"، اعتبار قوانین را در جامعه امریکائی می برد و این نتیجه گیری، خود گزارش روشنی از انحطاط عمومی امریکا بمثابة تنها قدرت جهانی می شود.

۲- تحقیق به این نتیجه می رسد که سازشهای پنهانی انجام گرفته اند اما ریگان و بوش از آن خبر نداشته اند! یعنی همان کار را بکنند که کمیسیون مشترک تحقیق در ماجرای ایران گیت کرد. در این صورت، یک رشته تناقضها پیدا می شوند: ۱- این دو، با این حد از بی اطلاعی، چه لیاقتی برای تصدی مقام ریاست جمهوری را داشته اند؟ و ۲- در این ۱۰ سال چرا بر آن نشدند بدانند چه کسانی بنام آنها این سازشها را کرده اند؟ و ۳- آیا اجازه دادن اسلحه به رژیم ایران گیتیهها نیز بدون اطلاع آنها داده شده است؟ اگر آری، پس آنها بعنوان رئیس جمهوری چه می کرده اند؟ و ...

این "نتیجه" گزارشگر "تفاهم" دو حزب و قوه مقننه با دستگاه ریاست جمهوری کنونی خواهد شد. گرچه در کوتاه مدت، ریگان و بوش را از تعقیب قضایی نجات می دهد، اما در دراز مدت، نظام سیاسی امریکا را محکوم می کند و گزارشگر انحطاط عمومی می شود. اما از لحاظ ایران گیتیهها، این "نتیجه" حکم محکومیت قطعی آنها می شود.

۳- تحقیق به این نتیجه می رسد که سازش پنهانی با اطلاع و تصویب ریگان و بوش انجام گرفته است. در این صورت، "طوفان واشنگتن" نظام جهانی کنونی را از جا می کند و می برد. روابط خارجی امریکا را بطور قطع دچار دگرگونی می سازد. در دستگاه رهبری امریکا تغییرهای بنیادی پدید می آورد. اسطوره امریکا، بمثابة تنها ابرقدرت، را می شکند. مردم کشورهای زیر سلطه را آگاه می کند که رژیمهایشان، خود به سراغ قدرتهای خارجی می روند تا از رهگذر دست نشاندهی به حکومت ننگین خود ادامه بدهند.

برای اینکه تحقیق به این نتیجه برسد، باید آنها که اطلاع یا سند در اختیار دارند، پیش از آنکه دیر شود، در اختیار بگذارند. از سرنوشت کسانی که از بین برده شده اند، عبرت بگیرند و بدانند که دو دسته امریکائی و ایرانی که این سازش پنهانی را بعمل آورده اند، همه آنها را که اطلاع و مدارک دارند و دم فرو بسته اند، از بین خواهند برد. زیرا هر روز که اطلاع و مدارک بروز کند، تنها موقعیت افراد را به خطر نمی اندازند، بلکه موقعیت حزب جمهوریخواه و مشروعیت نظامهای سیاسی را نیز دچار

مخاطره می کند. راه راست اینست که هر چه را می دانند، بلادرنگ، بگویند و هر مدرک که دارند، بلافاصله در اختیار بگذارند. در این ۱۰ سال، آنها که اطلاع و مدرک داشته اند و تهدید به افشا کرده اند، از بین برده شده اند. اما آنها که اطلاع و مدرک خود را در اختیار گذاشته اند، زنده مانده اند.

مردم ایران بدانید!

حالت عصیانی را اگر از راه جنبش عمومی در سرتاسر شهرها بروز بدهید، کشور خود را برای همیشه از استبداد تاریخی رهانیده اید. توفیق در آشکار کردن پیوندهای استبداد فراگیر ملاتاریا با ریگانسیم، با دو پیروزی دیگر همراه شده است: ۱- مبارزه با مثلث زورپرست، سبب شده است که طی ۱۰ سال، مثلث زورپرست در انحطاط و انقراض، شتاب بگیرد و از جمله، به یمن استقامت در پی گیری "اکتبر سورپرایز" و "ایران گیت"، برای رژیم ایران گیتها، نه مشروعیت برجا ماند و نه توان. ۲- در عوض محور دوم، محوری بیرون رژیم و درون ایران، قوت گرفته است و می گیرد. این محور امروز دارای آن توان شده است که کشور را در دموکراسی اداره کند. بدینقرار، این سخن که استبداد کنونی واپسین مقاومت تاریخی حاکم بر ایران است، راست از کار درآمد. این رژیم ماندگار نیست چرا که تضادش با مردم آشکار گشته است و این تضاد رو به رشد دارد. و چون ملت ماندنی است، رژیم ایران گیتها رفتنی است.

مخالفت‌های پراکنده قابل سرکوبند. این مخالفتها را یک پارچه کنید و یکجا بر خیزید. تشکیل دو کمیسیون گزارش این واقعیت است که مکلف شمردن نفس خود و دست نشستن از استقامت به موفقیت می انجامد. به کودتا و شکست کودتا در روسیه بنگرید. ارتش سرخ و حزب کمونیست و ک.گ.ب. در برابر موجهای مردم عقب نشستند. این درس، به راه انداختن موجهای انسانی که بزرگ ترین قدرتهای نظامی را واپس می زند، را شما مردم ایران آموختید. کجا قوای سرکوب ایران گیتها با ارتش سرخ و واواکشان با ک.گ.ب. قابل مقایسه است؟ مثلث حزب و ارتش و ک.گ.ب. در برابر موجی انسانی بسیار کوچک تر از موج انسانی ایران دوران انقلاب، عقب نشستند. ایران گیتها چگونه می توانند در برابر موج انسانی شما مقاومت کنند؟ این موج را برانگیزید.

مردم ایران به خود تکیه کنید و از استقامت تا پیروزی آزادی، خسته نشوید. اگر نیک بنگرید، زندگی در استقامت، خستگی و یاس نمی آورد، شادی و امید می آورد.

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

قسمت هشتم

روزشمار افتضاح

روزشمار افتضاح بزرگ

روزشمار افتضاح بزرگ خلاصه کوتاهی از کتاب است. سعی شده است اطلاعات مهم و موثق را در این روشمار بیاوریم. مسلماً روزها و گاه‌هایی جا افتاده‌اند و تحقیقات جدید پرده از آنها برخواهند داشت. در این روزشمار، برخوردهای ملاتاریا و شخص خمینی با بنی صدر و جبهه استقلال و آزادی، با وجود ربط مستقیم شان با ماجرای گروگانگیری و پی آمدهای آن، نیامده‌اند. قسمتهای مربوط به کودتا در ایران در کتابهای "روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد" و "خیانت به امید" بطور مفصل آمده‌اند و خلاصه‌ای از آن را در همین کتاب در فصل "ناگفته‌ها درباره‌ی معامله بر سر گروگانگیری" می‌خوانید.

...

در مارس ۱۹۷۹، یعنی ۷ ماه قبل از ورود شاه به آمریکا، داوید نیوسام، معاون وزیر خارجه آمریکا، به شاه تلفن کرده و گفته بود: وزارت خارجه گزارشهایی دریافت کرده که بنا بر آنها، در صورت آمدن شاه به آمریکا ممکن است جان امریکائیان در ایران بخطر بیفتد.

آخر مارس ۱۹۷۹، کارتر به کیسینجر نامه‌ای می‌نویسد و از او می‌خواهد شاه را آگاه سازد که دعوت اولیه آمریکا برای رفتن شاه به آنجا بی اعتبار می‌شود زیرا این کار، اعضاء سفارت آمریکا را در تهران، در خطر قرار می‌دهد.

در آوریل ۱۹۷۹، راکفلر از صاحبان اصلی چیس مانهاتان بانک آمریکا، در ملاقاتی با کارتر، از او به اصرار می‌خواهد با آمدن شاه به آمریکا موافقت کند. در همین ماه، کیسینجر نیز همین تقاضا را از دولت آمریکا می‌کند.

اکتبر ۱۹۷۹، در ملاقاتی در تهران، بین مقامات دولت آمریکا با مهندس بازرگان نخست وزیر و ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه، آن دو سخت با رفتن شاه به آمریکا مخالفت می‌کنند اما قول می‌دهند از سفارت حفاظت بعمل آورند.

۲۲ اکتبر ۱۹۷۹، شاه، در حالیکه پزشک فرانسوی اش، دکتر فلاندرن متخصص سرطان، اعتقاد داشت که امکانات معالجه او در مکزیک مهیا است، ولی به توصیه پزشک راکفلر، دکتر کان متخصص انگل شناسی، به نیویورک می‌رود و در بیمارستان کرنل مدیکال ستر، در اطافی که به اسم دیوید نیوسام رزرو شده بود، بستری می‌گردد.

۴ نوامبر ۱۹۷۹، ساعت ۱۰ صبح، اعضاء سفارت آمریکا در تهران، توسط "دانشجویان خط امام" به گروگان گرفته می‌شوند. چند ساعت، بعد موسوی خوئینی‌ها به آنها می‌پیوندند.

۶ نوامبر، دولت موقت مهندس بازرگان استعفاي خود را به خمینی می‌دهد و او شورای انقلاب را مسئول اداره کشور می‌گرداند.

۷ نوامبر، در پی سفر رمزی کلارک بسوی ایران برای مذاکره، خمینی اعضای شورای انقلاب را از مذاکره با آمریکا برحذر می‌دارد و شرط مذاکره را تحویل شاه به ایران یا اخراج او از آمریکا قرار می‌دهد.

۹ نوامبر، ابوالحسن بنی‌صدر به وزارت دارائی و سرپرستی وزارتخارجه منصوب می‌شود.

۱۴ نوامبر، بدنال‌تصمیم ایران در ۱۱ نوامبر مبنی بر انتقال ارزهای خود از آمریکا، آمریکا ذخایر ارزی ایران را توقیف می‌کند.

۱۹ نوامبر، گروگانهای زن و سیاهپوست آمریکائی آزاد می‌شوند.

۳۰ نوامبر، بعثت مخالفت خمینی با شرکت بنی‌صدر در اجلاس شورای امنیت، که بدرخواست ایران تشکیل شده بود، جهت رسیدگی به اعتراضات ایران علیه آمریکا و مسئله گروگانها، وی استعفاء می‌کند و صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه می‌شود.

۳ دسامبر، مردم در همه پرسی قانون اساسی شرکت می‌کنند و قانون اساسی تصویب می‌شود.

۱۵ دسامبر، شاه آمریکا را بقصد پاناما ترک می‌کند.

۲۴ ژانویه ۱۹۸۰، خمینی در بیمارستان قلب تهران بستری می‌شود.

۲۵ ژانویه ۱۹۸۰، بنی‌صدر با ۷۶ درصد آراء، به ریاست جمهوری ایران انتخاب می‌شود.

۲۶ ژانویه، کارتر با سناریوی حل مرحله به مرحله اختلافات ایران و آمریکا برای حل مسئله گروگانها موافقت می‌کند.

اوائل فوریه سناریوی حل اختلافات بین ایران و آمریکا باتفاق آراء به تصویب شورای انقلاب و شخص خمینی می‌رسد.

۱۷ فوریه ۱۹۸۰، صادق قطب‌زاده، مخفیانه، با جردن مشاور کارتر، در پاریس، دیدار می‌کند. او از جردن می‌خواهد برای حل مسئله گروگانها، آمریکا شاه را بکشد. قرار می‌شود دو طرف سناریوی مورد توافق را به اجرا بگذارند.

۲۰ فوریه، خمینی با انتقال گروگانها از اداره دانشجویان به اداره دولت که یکی از موارد سناریوی مصوبه بین ایران و آمریکا بود، مخالفت می‌کند.

۲۴ فوریه، اعضاء کمیسیون سازمان ملل به ایران می‌روند تا طبق سناریو، مدارک درباره رفتار آمریکا در دوره شاه و عملکرد رژیم شاه گردآورند و با گروگانها دیدار کنند.

۱۰ مارس، خمینی شرط دیدار کمیسیون با گروگانها را انتشار گزارش کمیسیون درباره جنایتهای شاه قرار می‌دهد. و کمیسیون این شرط را نمی‌پذیرد و بدون دیدار با گروگانها، ایران را ترک می‌کند.

۱۱ مارس، جلسه شورای انقلاب تشکیل می‌شود. در جلسه، بنی‌صدر منقلب می‌شود و بشدت به گردانندگان حزب جمهوری اسلامی اعتراض می‌کند. او خاطر نشان می‌کند که گروگانها وسیله رقابت بر سر قدرت شده اند. کار بجائی خواهد رسید که ایران تسلیم نامه را امضاء خواهد کرد. اعضاء شورا، بخصوص بهشتی، قول می‌دهد از بنی‌صدر حمایت کنند.

۱۵ مارس، نوار صحبت‌های بهشتی در جمع محارمش مبنی بر اینکه باید از گروگانها مثل یک آنو علیه بنی صدر استفاده کرد، در اختیار بنی صدر گذاشته می شود.

در بهار ۱۹۸۰، سیروس هاشمی با دونالد گرک عضو شورای امنیت ملی، در محل بانک جمشید هاشمی، در ماهاتان دیدار می کند. گرک از دوستان قدیمی بوش است. او تا پایان حکومت کارتر در شورای امنیت ملی باقی ماند و بعد از اوت ۱۹۸۲، در مقام مشاور امنیتی بوش، به دفتر او پیوست. بقول گاری سیک، مسئول وقت ایران در شورای ملی امنیت امریکا، او هیچگونه ماموریتی برای تماس نداشته است.

در این ایام، ویلیام کیسی، رئیس کمیته انتخاباتی ریگان - بوش، به همراه روی فورمارک یک سوداگر آمریکائی به سراغ جمشید هاشمی در هتل می فلاور واشنگتن می رود. کیسی می گوید از تماسهای برادران هاشمی با دولت کارتر، اطلاع دارد و مایل است درباره گروگانها مذاکره کند. فورمارک در بیرون اطاق می ماند. کیسی از همانجا تلفنی با سیروس هاشمی صحبت می کند و قرار ملاقات با او را در نیویورک می گذارد.

قبل از ۲۱ مارس ۱۹۸۰، کیسی به سیروس هاشمی می گوید: با کارتر کاری نداشته باشید و با ریگان کار کنید.

در بهار ۱۹۸۰، برادران هاشمی به احمد مدنی اطلاع می دهند که با کیسی در تماس شده اند.

۲۴ آوریل، آمریکا دست به عملیات نظامی برای رهائی گروگانها می زند و عملیات در طبس شکست می خورد.

۲۶ آوریل ۱۹۸۰، سرهنگ شارل وسلی اسکوت، گروگان آمریکائی را از سلول بیرون می آورند و به تبریز می برند. روز اول ماه مه، سیدعلی خامنه ای، نماینده مجلس و امام جمعه تهران، معاون سابق وزارت دفاع، به دیدار او می رود. وی به اسکوت می گوید: « اگر ما شما را آزاد کنیم چند وقت طول می کشد تا شما بتوانید تحویل قطعات یدکی را از سر بگیرید». اسکوت ماموریت را قبول نمی کند.

۸ مه ۱۹۸۰، برادران هاشمی برای مذاکره اسم کروبی و رضا پسندیده را به دستگاه کارتر می دهند.

۲ ژوئیه ۱۹۸۰، رضا پسندیده و سیروس هاشمی با نماینده کارتر در هتل ریتمس مادرید دیدار می کنند.

۱۴ ژوئیه ۱۹۸۰، در کنوانسیون ملی حزب جمهوریخواه آمریکا، در دیترویت، کیسینجر می گوید: « یک حکومت جدید نشان خواهد داد که شانناژ در مزاج امریکا موثر نیست و دوستی با ما سودبخش و دشمنی با ما مکافات دارد».

چند روز بعد از کنوانسیون ملی حزب جمهوریخواه آمریکا، " یکی از نزدیکترین دوستان ریگان " در بیروت با ابوشریف تماس می گیرد. و در ازاء دیر آزاد شدن گروگانها قول می دهد در آینده ریگان سازمان آزادی بخش فلسطین را به رسمیت بشناسد".

۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰، حسن ومهدی کروبی در هتل ریتز سویس - که سیروس هاشمی اجاره کرده بود - با ویلیام کیسی و گرک و شخصی دیگر، نمایندگان ریگان - بوش، دیدار می کنند. برادران هاشمی مترجم بودند. حسن کروبی گوش می کند اما مهدی طرف صحبت است. از طرف آمریکائیه، فقط کیسی حرف می زند. کیسی می گوید: از روابط دولت کارتر و برادران هاشمی اطلاع کامل دارد و از کروبی می پرسد: قصد ایران درباره گروگانها چیست؟ کروبی پاسخ می دهد: جمهوری اسلامی کوشیده است توافقهائی بر سر گروگانها با کارتر بعمل آورد اما، تاکید می کند، این کوششها بدون تصویب خمینی بعمل آمده اند. ملاقات برای صرف شام قطع می شود. در ملاقات بعدی کیسی می گوید: اگر ایران تعهد نکند تا لحظه آزادی از گروگانها

خوب نگهداری کند و گروگانها را وقتی آزاد کند که "هدیه ای" به حکومت جدید تلقی شود، جمهوریخواهها بغایت سپاسگذار خواهند شد و قوت ایران را بدو باز خواهند گرداند. کروی می گوید: اختیار چنین تصمیمی ندارد و به تهران باز می گردد.

در ۴ اوت ۱۹۸۰، رفسنجانی رئیس مجلس می گوید: امریکائیا مسئله گروگانها را برای استفاده از آن در انتخاباتشان درست کرده اند.

در هفته اول اوت، کروی از جمشید هاشمی می خواهد ترتیب ملاقات دومی را با کیسی در مادرید بدهد.

در ۱۲ اوت ۱۹۸۰، ملاقات دوم، بین کیسی و کروی ها در همان محل انجام می گیرد. کروی می گوید: با گروگانها مثل میهمان رفتار خواهد شد و با حکومت کارتر گفتگوها را ادامه داده، اما گروگانها به حکومت امریکا تحت ریاست ریگان تحویل داده خواهند شد. کیسی در مقابل قول می دهد از همان زمان با استفاده از نفوذ خود به ایران اسلحه برساند.

بعد از این ملاقات، طی ۴ ماه، جمعاً چهار بار کشتی اسلحه از طریق اسرائیل و بدون اطلاع دولت آمریکا، به بهای ۱۵۰ میلیون دلار، به بندر عباس برده می شود.

۱۶ اوت ۱۹۸۰، وزیر خارجه ایران، صادق قطب زاده، نامه ای درباره گروگانها به مجلس می نویسد و از جمله یادآور می شود که حزب جمهوریخواه امریکا، برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، همه کار می کند تا حل مشکل گروگانها را به تاخیر بیندازد. این نامه در مجلس سانسور می شود.

در ۱۸ اوت، رفسنجانی در یک کنفرانس مطبوعاتی می گوید: «مسئله گروگانها فوریت ندارد. مجلس کارهای واجب دیگری دارد. بعد از انجام این کارها، مجلس مسئله گروگانها را در دستور کار قرار داد».

۲۰ اوت، آیت الله بهشتی اظهار می کند: «برای ایران، مسئله گروگانهای آمریکائی اهمیت درجه اول و تقدم ندارد».

۲۰ اوت، شب هنگام، در خانه مهدوی کنی، بنی صدر هشدار می دهد که خطر حمله عراق جدی است و برای تهیه قطعات یدکی باید امریکا دست از محاصره ایران بردارد و این در گرو حل مشکل گروگانها و آزاد کردن آنهاست، بهشتی در جواب می پرسد: «آیا شما حاضرید کاغذی بنویسید که اگر ما مشکل گروگانها را حل کردیم، هیچ انتقادی نکنید؟» بنی صدر سؤال را عجیب می یابد.

در ۹ سپتامبر ۱۹۸۰، خمینی، صادق طباطبائی را مامور گفتگو با آمریکا می کند. او از طریق سفیر آلمان، به امریکا پیام می دهد. طباطبائی در پیام خود به امریکائیا می گوید: اگر با شرطهای ایران (همان شرطهایی که خامنه ای به اسکوت گفته بود) موافقت کند، گروگانها قبل از انتخابات امریکا آزاد خواهند شد. طباطبائی تاکید می کند که خمینی با این شروط که خود او، احمد خمینی و رفسنجانی تحریر کرده اند موافق است و دو سوم اعضای مجلس شورا در ایران را نیز با حل مشکل گروگانها موافق کرده اند. و در ضمن می گوید: خمینی سخت بیمار است و امکان مرگش وجود دارد.

۱۱ سپتامبر، امریکا پیشنهاد گفتگوی مستقیم را می پذیرد. و کریستوفر و هیئت کوچک او مامور گفتگو می شوند.

۱۱ سپتامبر، روزنامه انقلاب اسلامی، نامه قطب زاده به مجلس را منتشر می کند.

۱۲ سپتامبر، خمینی در پیامی همان ۴ شرط را تکرار می کند و امریکائیان به مجرای طباطبائی مطمئن می شوند.

۱۳ سپتامبر، ریگان، کاندیدای ریاست جمهوری امریکا، به اظهارات خمینی پاسخ می دهد: « امریکا با بسیاری از تقاضاهای خمینی می تواند موافقت کند. ایالات متحده امریکا می تواند و می باید دارائیهای توقیف شده ایران را آزاد کند. امریکا می تواند از دعوی غرامت، بابت گروگانها چشم پبوشد و قول دهد که در امور ایران مداخله نخواهد کرد». و درباره دارائیهای شاه می گوید: اینکار باید با رعایت قانون انجام پذیرد و تاکید می کند که با ایرانیان از موضع تفاهم جوئی مذاکره خواهد کرد.

۱۵ سپتامبر، بنی صدر در گزارش روزانه خود می نویسد: « گزارش مفصل و طولانی درباره شکار آدم توسط آمریکائیان خواندم. بیانگر بعضی اطلاعات بود که ما قبلاً داشتیم و نشان می داد که خیالات زیادی درباره ایران دارند و نکته جالب اینکه به اصطلاح، کار با مرا غیر ممکن دانسته بودند و من از ابتدا می دانستم که برنامه آنها برداشتن من از میان است». به بنی صدر اطلاع می رسد که ۲۰۰۰ تن از کسانی که بعد از ماجرای واترگیت و دیگر افتضاحها از سیا و ... توسط کارتر تصفیه شده اند برای ریگان کار می کنند و آنها تحریکات حساب شده ای برای برانگیختن عکس العمل های مورد نظر، بعمل می آورند.

در ۱۶ و ۱۸ سپتامبر، با حضور گنشر، وزیر خارجه آلمان غربی، کریستوفر با صادق طباطبائی دیدار و گفتگو می کند. در این مذاکرات امریکا حاضر نمی شود قبول کند بیش از ۵۰ میلیون دلار، و آنها فقط وسائل غیر کشنده، در اختیار ایران بگذارد.

در ۱۶ سپتامبر، قطب زاده در مصاحبه با رویتر می گوید: « ریگان که از سوی کیسینجر و دیگران حمایت می شود، نمی خواهد مشکل گروگانها حل شود. آنها هر چه زور دارند بکار می برند تا مانع حل مشکل بگردند».

۲۷ سپتامبر، اولین جلسه مجلس برای رسیدگی به مشکل گروگانها برگزار می شود. مذاکرات نیمه تمام می مانند.

بین ۲۰ تا ۳۰ سپتامبر، نمایندگان ارشد اسرائیل و افراد نزدیک به ریگان، در زوربخ دیدار می کنند. احتمال شرکت طباطبائی نیز در این جلسه می رود. قصد از این اجتماع، سازماندهی فروش اسلحه به ایران است.

۲۸ سپتامبر، معاون وزیر دفاع اسرائیل، مردخای زیپوری اعلام می کند که اسرائیل می تواند با دادن اسلحه به ایران کمک کند. بشرط آنکه ایرانیها سیاست خود را در قبال اسرائیل تغییر دهند.

۲۸ سپتامبر، مجلس مذاکرات را از سر می گیرد. نتیجه این می شود که مجلس مقام اجرائی نیست و رأی می دهد که "ما با شیطان بزرگ مذاکره نمی کنیم". ما فقط شرائط را معین می کنیم. اما شرائط را تعیین نمی کند بلکه به انتخاب اعضای کمیسیون می پردازد. افرادی چون بازرگان، سحابی، سامی و سلامتیان را که عده ای کاندیدا کرده بودند، به اتفاق، اعلان انصراف می کنند و رئیس مجلس، بدون اینکه ببیند جلسه اکثریت و رسمیت دارد یا خیر، اعلان رأی می کند و خوئینی ها، علی خامنه ای، محمد یزدی، علی اکبر پرورش، سید محمد خامنه ای، محمد کاظم بجنوردی و علی اکبر ناطق نوری انتخاب می شوند.

در این ایام محمد منتظری نزد بنی صدر می رود. بنی صدر از او می پرسد: با آنکه قرار شد مجلس با فوریت مسئله گروگانها را حل کند، چرا انجام کار را به تاخیر می اندازند؟ محمد منتظری می گوید: مجلس مانده است که چه کند؟ چرا ساخت و پاخت را حزب جمهوری اسلامی بکند و بدنامی اش برای مجلس بماند؟ بنی صدر در پاسخ می گوید: تاخیر کرده به دلخواه سازش کنندگان است. اگر می خواهید بدنامی اش برای مجلس نماند، باید شتاب کنید.

در اول اکتبر، دیداری بین ریچارد آلن، لورانس سیلبرمن و روبرت مک فارلین، که هیچیک جز دولت امریکا نبودند و هر سه به حزب جمهوریخواه تعلق داشتند، با یک "خاورمیانه ای" که نماینده ایران است، در هتل لانفان پلازای واشنگتن ملاقاتی برای مذاکره درباره گروگانها بعمل می آید. هر سه درستی این ملاقات را قبول دارند اما ادعا می کنند که پیشنهاد آزاد کردن گروگانها در وقتی که سبب شکست کارتر و پیروزی ریگان شود را رد کرده اند. اما هیچکدام این دیدار را به حکومت وقت امریکا گزارش نمی کنند. در همان زمان لاوی که مدعی است نماینده دولت ایران است، با آندرسون نامزد دیگر ریاست جمهوری تماس می گیرد و پیشنهادی مشابه به او می کند. آندرسون به دولت کارتر اطلاع می دهد. دولت کارتر یک افسر سیا را برای مذاکره به نزد لاوی می فرستد و آن افسر به دولت کارتر گزارش می کند که پیشنهادهای لاوی ارزش پیگیری ندارند.

اول اکتبر، ریگان می گوید: « اگر گروگانها پیش از انتخابات آزاد شوند، تعجب نخواهم کرد زیرا ممکن است ایرانیان بعنوان رئیس جمهوری، کارتر را بر او رجحان داده باشند.

دوم اکتبر، جرج بوش، در جمع روزنامه نگاران، بیان مشابهی می کند و برای نخستین بار اصطلاح "خافگیری اکتبر" را بکار می برد.

۸ اکتبر، صادق طباطبائی، بنی صدر را از گفتگوی مستقیم خود با واشنگتن مطلع می کند.

۱۹ اکتبر، طباطبائی از طریق آلمان غربی پیامی برای واشنگتن می فرستد. که پیشنهادها قبول شده اند. کریستوفر بلادرنگ به کارتر اطلاع می دهد و کارتر دستور می دهد تا هفته بعد توافق قطعی با ایران را بعمل آورد.

در ۱۰ اکتبر، سیمور ویس Seymour Weiss، ریچارد آلن را از وجود طرح دوم عملیات نجات گروگانها توسط حکومت کارتر مطلع می کند.

۱۱ اکتبر، گاری سیک از طرف امریکا پیامی به طباطبائی می فرستد و در آن تقاضا می کند ظرف یک هفته زمان آزادی گروگانها معین شود و می پذیرد که بعد از آزادی گروگانها، آمریکا ۱۵۰ میلیون دلار اسلحه به ایران بدهد.

۱۴ اکتبر، سنجش افکار عمومی در امریکا نشان می دهد که کارتر از ریگان پیشی دارد.

۱۴ اکتبر، یک گروه ۶ نفری اسرائیلی با پرواز آل و آل وارد پاریس می شوند. این گروه که بن مناش عضو آن است در اسرائیل تعلیمات فشرده دیده اند که چگونه در مذاکرات پاریس بین ایران و نمایندگان ریگان - بوش عمل کنند. از جمله، به آنان بارها ماجرای واترگیت را خاطرنشان می کنند و از آنها راز داری را خواستار می شوند. هنگام ورود به پاریس به سه دسته ۲ نفری تقسیم می شوند و هر دسته در هتلی اقامت می گزینند. سازمان امنیت فرانسه از ورود آنها آگاه می شود و هنگام ورودشان به فرودگاه از آنان فیلم برداری می کند. ۱۶ نفر نیز نمایندگان ایران هستند. بعضی از اعضای هیئت ایرانی در هتل موتین پاریس اقامت می کنند. هیئت امریکائی از طرف ریگان - بوش ۱۲ نفر هستند.

۱۵ اکتبر، ریچارد آلن از طریق روزنامه نگاران، اطلاع پیدا می کند که موسکی وزیر خارجه امریکا بسیار خوشبین است و گروگانها تا یک هفته دیگر آزاد خواهند شد. چند روز قبل از آن نیزف زودتر از حکومت کارتر از طریق دیگر مطلع می شود ایران تعدادی از گروگانها را در ازاء اسلحه آزاد خواهد کرد. آلن با قید "حساس و خصوصی" به رونالد ریگان، ادوین میز و ویلیام کیسی می نویسد: « یک منبع موثق به او اعلان خطر کرده است که امکان توافقی بر سر گروگانها و آزادشدنشان در هفته آخر اکتبر بوجود آمده است. اگر در این تاریخ گروگانها آزاد شوند، بدان خواهد ماند که از آسمان آبی، به ناگهان، صاعقه فرود آید.»

۱۵ اکتبر، با اینکه گفتگوهای رسمی بین حکومت کارتر و ایران بخوبی پیش می رفت و حتی امریکا حاضر بود قطعات یدکی و تجهیزات نظامی زیادی را از توقیف خارج کند، مذاکرات بناگهان قطع می شوند.

۱۵ تا ۱۷ اکتبر، مذاکرات مقدماتی پاریس بین اعضای هیاتهای ایرانی اسرائیلی و امریکائی، در اطاق هتل های ریتس، والدروف فلوریدا و رافائل، به توافق نهایی، بر اساس توافق پیشین، انجام می گیرد. این دیدارها با مراقبت کافی سازمان داده می شوند و قبل از ملاقات مطمئن میشوند اطاق ها از وجود دستگاههای استراق سمع پاک باشند. اعضای شناخته شده هیات ایرانی عبارتند از: سیروس هاشمی، به احتمالی، سرهنگ دهقان، و احتمالاً موسی کلانتری، محسن رفیق دوست، حمید نقاشان.

۱۷ اکتبر، ویلیام کیسی وارد پاریس می شود تا به هیئت امریکائی مذاکرات بپیوندد.

۱۸ اکتبر، رجائی نخست وزیر برای شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد به نیویورک می رود. رجائی از ملاقات با نمایندگان دولت کارتر سر باز می زند با اینحال با خانم کاترین کنوق، همسر یکی از گروگانهای امریکایی، دیداری محرمانه می کند. رجائی او را همراه یک مترجم به اطاق خواب خود می برد و از خانم کنوق می خواهد در کنارش بنشیند و بعد از قول دادن به اینکه به شوهرش آسیبی نخواهد رسید، در حالی که دست او را در دست می گیرد، به او اطمینان می دهد که "تا دو سه هفته و بطور قطع تا یک ماه دیگر، گروگانها آزاد خواهند شد".

روزهای ۱۷ تا ۱۹ اکتبر، آخرین دور مذاکرات پاریس بین هیئتهای ایران، اسرائیل و امریکا انجام می گیرد. طبق توافق، ایران گروگانها را بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا آزاد خواهد کرد و امریکای ریگان - بوش، از طرق مختلف، از جمله از طریق اسرائیل، به ایران اسلحه خواهد رساند.

۱۹ اکتبر، کارتر اعلان می کند اگر گروگانها آزاد شوند، دارائیهای ایران در بانکها آزاد خواهند شد و محاصره اقتصادی پایان خواهد یافت.

۲۰ اکتبر، موسکی، وزیر خارجی امریکا اعلان می کند با تجزیه ایران مخالف است و عراق را برای نخستین بار متجاوز می خواند. این اظهارات برای این بود که به گفتگوها بر سر گروگانها روح بدهند.

۲۱ اکتبر، عده ای از نمایندگان مجلس می پرسند: چرا با وجود تاکید صریح خمینی بر حل مسئله و با آنکه با وجود جنگ، حل آن اهمیت درجه اول را دارد، نه مجلس و نه کمیسیون به مسئله گروگانها هیچ نپرداخته است؟ با وجود این تذکر، رئیس مجلس اقدامی نمی کند.

۲۲ اکتبر، رجائی اعلان می کند: « بحث مجلس درباره گروگانها، ممکن است تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا بطول بیانجامد».

۲۳ اکتبر، سفیر امریکا در سازمان ملل متحد از عراق می خواهد قوای خود را از ایران خارج کند.

۲۳ اکتبر، یک هواپیمای باری اسلحه ای را که حیدری تهیه کرده است از اسرائیل به ایران حمل می کند. کارتر از این امر مطلع می شود و پیام فوری خشم آلودی به بگین می فرستد.

۲۴ اکتبر، تایرهای اف ۴ که از اسرائیل تهیه شده بودند از طریق فرانسه، به ایران حمل می شوند.

۲۴ اکتبر، نمایندگان، حضور خبرنگاران خارجی را بهانه قرار می دهند و تقاضای مسکوت گذاشتن گزارش کمیسیون را می کنند. و در برابر اعتراض عده ای دیگر از نمایندگان که خواستار سرعت بخشیدن به کار می شوند، رفسنجانی دخالت می کند و بحث را به جلسه غیرعلنی می اندازد.

۲۴ اکتبر، کیسینجر به روزنامه نگاران می گوید: «دلیلی وجود ندارد که حکومت ریگان پس از آزاد شدن گروگانها، نتواند با ایران کار کند».

۲۵ اکتبر، جلسه غیرعلنی مجلس تشکیل می شود. تصمیم گرفته می شود با کار کمیسیون مجلس کاری نداشته باشند و همان ۴ شرط خمینی را تصویب کنند.

۲۵ اکتبر، خامنه ای می گوید: «ما عجله ای در آزاد کردن گروگانها نداریم. ما قصد نداریم به جیمی کارتر در مبارزه انتخاباتی کمک کنیم. مباحثات مجلس ممکن است طولانی و سخت باشد».

۱ نوامبر، بهشتی بعنوان بازدید از جبهه های جنگ به دزفول می آید و با بعضی از افسران درباره گرفتن فرماندهی کل قوا از بنی صدر صحبت می کند و به سرهنگ فکوری وعده فرماندهی را می دهد.

۲ نوامبر، حمیدی یکی از نمایندگان می گوید: «بنا بود مسئله در ۱۸ سپتامبر حل بشود. علت این تاخیر چیست؟ بالاخره مجلس بعد از مخالفت کردن با پیشنهادهای اصلاحی، از جمله شرط تحویل اسلحه و قطعات یدکی، عین همان چهار شرط خمینی را تصویب می کند».

۳ نوامبر، تقاضای عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا را به امضای نمایندگان می رسانند.

۳ نوامبر، بنی صدر به مردم گزارش می کند که مشکل گروگانها را چنان حل کرده اند که در امریکا کارتر شکست بخورد و ریگان رئیس جمهور بشود. و نتیجه قهری آن، حذف بنی صدر در ایران است.

۴ نوامبر، انتخابات ریاست جمهوری در امریکا انجام می گیرد.

۴ نوامبر، بنی صدر در کارنامه می نویسد: «چند روز پیش تر، به دوستان گفته بودم که تصمیم درباره گروگانها در زمانی و به صورتی اتخاذ شده است که بسود کارتر موثر نخواهد شد، بلکه به زیان او موثر خواهد شد و گمان می کنم این نظر من، که مستند به تجربه طولانی من در روحیه و روانشناسی غربیها، بلحاظ اقامتم در آنجا و مطالعه ام در این زمینه است، درست از آب درآید».

۴ نوامبر، رفسنجانی قبل از اعلان نتیجه انتخابات امریکا، در جلسه مجلس می گوید: «در آینده به ما خواهند گفت شما باعث انتخاب ریگان شدید».

۴ نوامبر، ریگان انتخابات ریاست جمهوری را می برد.

۵ نوامبر، یکی از دانشجویان خط امام به یکی از گروگانها می گوید: «ما رئیس جمهوری شما را عوض کردیم».

۱۳ نوامبر، بگین نخست وزیر اسرائیل به واشنگتن می رود و به کارتر می گوید: ایرانیها از ما استمداد می کنند و اسرائیل مایل است آن را اجابت کند. منافع دراز مدت اسرائیل فروش اسلحه به ایران را ایجاب می کند. کارتر با لحنی قاطع از او می خواهد که اسرائیل تا آزاد شدن گروگانها به ایران اسلحه نفروشد.

۲۷ نوامبر، بگین برای هماهنگ کردن سیاست فروش اسلحه به ایران، گروهی را بنام " کمیته " از دستگاه اطلاعاتی اسرائیل و از کسانی که در نیمه اکتبر در مذاکرات پاریس شرکت داشتند، تشکیل می دهد.

اواخر نوامبر، رضا هاشمی به یک فروشنده اسلحه امریکائی می گوید: اگر پول می خواهی، حالا وقتش است. زیرا فروش غیرقانونی اسلحه به ایران و بردن سود سرشار فقط تا آزاد شدن گروگانها دوام می آورد و بعد از آن ایران قانوناً اسلحه وارد خواهد کرد.

۱۹ دسامبر، ایران پیامی به امریکا می فرستد و برای آزادی گروگانها تعهداتی از امریکا می خواهد که واشنگتن آنها را باور نکردنی و غیرقابل قبول می خواند.

۲۱ دسامبر، ادوین میز، همکار ریگان و مسئول تحویل گرفتن امور ریاست جمهوری، شبانه، به دیدار سیروس هاشمی می رود تا از آزاد شدن گروگانها در روز اول زمامداری ریگان مطمئن شود.

۲۹ دسامبر، هیئت الجزایری با یک پیشنهاد جدید ایران که از آن، تقاضاهای غیرواقع بینانه ای را قلم گرفته بودند، به واشنگتن می روند. به قرارداد عنوان "بیانیه" می دهند.

۳ ژانویه ۱۹۸۱، هیئت الجزایری پاسخ امریکا را به بهزاد نبوی می دهد. و بنا بر درخواست امریکا، از ایران می خواهد تا قبل از ۱۶ ژانویه به آن پاسخ دهد.

۱۵ ژانویه، ایران ۱۸۰ درجه تغییر سیاست می دهد. نبوی قبول می کند تمامی قرضه های ایران را از بانکهای امریکائی نقداً بپردازد. از توقیف خارج شدن قطعات یدکی و تجهیزاتی را که بهایشان پرداخت شده بود، را دیگر مطالبه نمی کند. جمعاً، از ۸ میلیارد دلار مطالبه خود دست می کشد. و از درخواست ودیعه ۱۰ میلیارد دلاری از طرف امریکا بابت پولهای شاه نیز صرف نظر می کند.

۱۷ ژانویه، بهزاد نبوی موافقتنامه را پاراف می کند. و بعد از امضای موافقتنامه توسط امریکائی ها و رفع اشکالات بانکی، در ۱۹ ژانویه، متن نهائی به امضاء می رسد. این متن را بدون اطلاع بنی صدر، به این عنوان اینکه بیانیه است، امضاء می کنند.

۱۹ ژانویه، بنی صدر به خمینی می نویسد: این موافقتنامه تسلیم نامه است از امضاء غیرقانونی این ننگ تاریخی جلوگیری کنید.

۱۹ ژانویه، بهزاد نبوی در جمع گفتگوکنندگان بر سر گروگانها، می گوید: وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلیسها امضاء کرد و من قرارداد ۱۹۸۱ را با امریکائیها امضاء می کنم.

۲۰ ژانویه، گروگانها هم زمان با ادای سوگند ریگان، از فرودگاه مهرآباد به پرواز در می آیند.

۲۹ ژانویه، بنی صدر هنگام دیدار با سفیر الجزایر از رویه دولت او انتقاد می کند. و او در پاسخ می گوید: در قرارداد الجزیره ما واسطه بوده ایم اما در سازش میان ریگان با رهبری حزب جمهوری اسلامی ما واسطه نبودیم! و در مورد قرارداد الجزیره نیز ما مکرر گفتیم این قرارداد به زیان ایران است. اما هم آقای رجائی و هم آقای نبوی اصرار ورزیدند که نگران خسارتهای مالی نباشید.

۵ فوریه، بهزاد نبوی در پاسخ به محاسبات کارشناسانی درباره ضررهای مالی هنگفت ایران می گوید: « اینقدر چرتکه نیندازید. هدف گروگانگیری مالی و اقتصادی نبود.»

۱۰ آوریل، بنی صدر علیه رجائی نخست وزیر ایران و نبوی وزیر مشاورش بخاطر تخلف از قانون اساسی و خیانت به منافع ایران به دادگستری اعلام جرم می کند.

...

در ژوئن ۱۹۸۱ بنی صدر "عزل" می شود. جو ترور کامل بر ایران حاکم می گردد، و از آن پس، میلیاردها دلار اسلحه امریکائی از اسرائیل و انبارهای ناتو بسوی ایران گسیل می شوند. جنگ خونین با عراق برای رسیدن به بیت المقدس! ادامه پیدا می کند. افتضاح ایران گیت بعد از رفتن مک فارلین به ایران، افشا می شود. منتظری "عزل" می گردد. ریگان دوباره به ریاست جمهوری امریکا می رسد. خمینی جام زهر سر می کشد. خامنه ای، ولی فقیه با قدرت مطلقه و رفسنجانی رئیس جمهوری می گردند. بوش جانشین ریگان می شود و ... قرار بر تحقیق رسمی می شود.